

خوش درخشید

ولی

دولت مستعجل بود.

درباره شخصیت‌های بزرگ صحبت کردن و نوشتن بسیار سخت و دشوارست.

خصوصاً در مورد هنرجوی پرتلاشی که استاد بزرگی شد و خیلی زود تنها سفر کرد. چه حیف که نماند و رفت، چه بگویم قلم روی کاغذ می‌ماند و پیش نمی‌رود ...

ابراهیم کریمی عزیز حیف و صد حیف، ایکاش قدر و منزلت خودش را بیشتر می‌دانست، برای فرهنگ، هنر ادبیات نمایشی بیشتر می‌ماند و می‌نوشت. هر چند نوشته‌ها و آثار ارزشمندش سال‌ها در گنجی می‌ماند و در انتظار اجرا خاک می‌خورد و آه افسوس دوستدارنش را بر می‌انگیزد. ...

ایکاش بیشتر می‌ماند و می‌نوشت.

سال‌های نوجوانی ابراهیم را شناختم، هنرجوی پرتلاش و سخت‌کوشی که هر روز زودتر از همه هم‌رهان با انبانی پُر از کتاب و مجله و یک دنیا پرسش در خانه‌ی تئاتر حاضر بود.

اوایل دهه‌ی پنجاه که از طرف فرهنگ و هنر اصفهان با پیشنهاد زنده‌یاد مرتضی میثمی و با حمایت‌های بزرگانی همچون علی عرفان، مهندس رضا شادزی، عباس عقیلی و گهگاهی زنده‌یاد استاد گلشیری، خانه تئاتر و کارگاه نمایش را راه اندازی نمودیم. زنده‌یاد ابراهیم از اولین هنرجویان تشنه‌ی دانایی بود که در آن کارگاه حضور پیدا کرد، او شیفته و عاشق هنر نمایش بود. بده بستان دوستانه جریان شورانگیزی داشت. بحث استاد و شاگردی و شهریه و دستمزد کلاس‌های تئاتر نبود، جلسات دوستانه و صمیمی بود. صبح و عصر جمع می‌شدیم، بده بستان فرهنگی و هنری آغاز می‌شد؛ از هم نیرو می‌گرفتیم. بطور کلی در فضای خانه‌ی تئاتر و کارگاه نمایش، عشق و احترام و محبت جاری بود. کوچکترها و پرسش‌های بسیار حول محور نمایشنامه‌ی «صیادان» زنده‌یاد اکبر رادی. همان سال‌ها بود که ابراهیم هم از دبیرستان یکراست میامد خانه‌ی نمایش، در همان سال‌ها بود که دو نمایش «ایستگاه آخر» و «عبور از دریاچه یخ» را قرار بود در آمفی تئاتر دبیرستان هراتی کار کنم. مشغول ساخت دکور شدیم، ابراهیم فعالتر از بقیه بچه‌ها در تهیه و ساخت دکور فعال شرکت می‌کرد. حاصل آنهمه تلاش صمیمانه آن شد که سال‌هایی نه چندان دور، ارزشمندترین کارهای نمایشی را با سبک سیاق دیگر اجرا کرد و بسیار نیکو درخشید ...

حیف و صد حیف که خیلی زود سفر کرد ...

کامم

از تلخی غم

چون

زهر گشت.

رضا عماد